

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

تیمور شاه تیموری
المان – پنجم سپتمبر 2011

یک خاطره از زمان مکتب حبیبیه

(خاطره ای از آن طرف شست سال پیش)

در ساعت درس بیتاب صاحب در صنف همه ماخوش میبودیم زیرا مضمون ادبیات دری مثل حساب، هندسه و یا فزیک فشار دماغی زیاد وارد نمیکرد و به شعر و صنائع شعری و یادآوری از شعراء همه دلچسپی میگرفتیم و به دقت گوش میکردیم. خاصاً که جناب صوفی عبدالحق بیتاب شاعر بلند مقام گفتارش جامع و دلنشین بود. قبل از آمدن بیتاب صاحب در صنف جمع و جوشی تولید میگردید، جای ها مبادله میشد و بچه هائی را که بیتاب صاحب لازم میدانست در چوکی های مقدم می نشستند، از بچه های بی سلیقه و نامنظم بیتاب صاحب خوشش نمی آمد. چنانچه روزی یکی از رفقای ما که داغ چیچک در رخسار داشت و در چوکی اول نشسته بود همینکه بیتاب صاحب او را دید گفت: این بدروی را که اینجا نشانده است؟ آن پسر خجل شد و رفقاء فوراً جای او را عوض کردند، اما لقب بدروی تا ختم سال تعلیمی بالای آن پسر گذاشته شد. وقتی بیتاب صاحب وارد صنف میشد در دقائق اول سکوت مطلق برقرار میبود، تا اینکه خود بیتاب صاحب سکوت را می شکستند و شروع به درس میکرد و یا سؤالاتی از دروس گذشته مینمود بچه ها در ساعات بیتاب صاحب ساکت و بالادب متوجه درس میبودند و احدی جرأت نداشت با پهلوفیل خود حرفی بزند و یا از یکدیگر چیزی مطالبه نمایند، زیرا بیتاب صاحب مرحوم درین موارد زیاد حساس بود و زود آشفته میشد. بیتاب صاحب گرامی که هفته سه ساعت به ما تدریس میکرد از انواع صنائع شعری اعم از لفظی و معنوی درس داده بود و برای هر نوع صنعت مثالی از گفته های شاعران متقدم جهت تفهیم بیشتر می آورد. روزی صنعت مدعا مثل را درس داده و برای مثال آن این بیت را گفته بود که:

به خاموشی ز مکر دشمن بدرگ مشو ایمن

چو توسن گوش خواباند، لگدها در قفا دارد

و درعین زمان تقطیع و سیلابه اشعار را نیز درس داده بود. بچه ها که این بیت را تقطیع کردند چنین میشد:

« بخاموشی؛ مفاعیلن؛ ز مکر دُش ، مفاعیلن؛ من بدرگ، مفاعیلن؛ مشو ایمن ، مفاعیلن.»

مفاعیلن سوم که "من بدرگ" بود توجه بچه های شوخ را جلب کرده بود. روز دیگر که ساعت بیتاب صاحب قریب میشد چند نفر از همصنفان دور من جمع شدند زیرا میدانستند که چون من در مضمون بیتاب صاحب خوب هستم نزدشان نازدانه هستم. درینجا بیمورد نیست ذکر کنم که در یکی از امتحان های تقریری سالانه ما مرحوم قاری عبدالله ملک شعراء بحیث ممتحن تشریف آورده بود. وقتی نوبت من رسید بیتاب صاحب گفت:

قاری صاحب این بچه لائق است هر قدر سؤال میکنید از او بکنید اما نمره او را پوره بدهید. جناب قاری صاحب از پشت عینک های خود نظری بمن انداخت ، جناب شان چین قاقمه سفید به تن داشتند، ضعیف بنظر میرسیدند و آهسته صحبت میکردند. یادم نیست چه سؤالاتی از من کردند اما نتیجه عالی بود و نمره پوره بمن داده شده بود.

بچه ها این چیزها را میدانستند و از من خواهش کردند از بیتاب صاحب بخواهم که بیت یادشده را یک مرتبه خود شان تقطیع کنند. من با اطمینانی که از خود داشتم قبول کردم. بیتاب صاحب وارد صنف شد و بعد از سلام و احتراماتی که از طرف صنف بعمل آمد درس همان روز خود را دادند و درپایان گفتند هرگاه کسی سؤالی داشته باشد بکند. من دست بالا کردم و گفتم استاد محترم لطفاً بیتی را که در صنعت مدعا مثل مثال آورده اید تقطیع کنید! جناب بیتاب صاحب بدون اینکه چیزی دیگری گفته باشند فرمودند:

« بخاموشی، مفاعیلن؛ ز مکر دُش، مفاعیلن؛ و انگشت خود را بطرف من اشاره کرده با فشار گفت :

توئی بدرگ، مفاعیلن؛ مشو ایمن، مفاعیلن.»

درینجا خنده دسته جمعی، که در ساعت بیتاب صاحب نادر بود، بلند شد خود بیتاب صاحب هم خندیدند و من کمی خجالت زده شدم و چون مجلس دوستانه بود و بیتاب صاحب هم از محبت مزاحی با من کرده بودند، به روی خود نیاوردم و بعداً بیتاب صاحب درباره اینکه شعرای متقدم میکوشیدند که در اشعار شان حتی در تقطیع و سیلابه کلمات رکیک راه نیابد، صحبت مفصلی ایراد فرمودند.

یاد جناب بیتاب صاحب همیشه در حلقات شعراء و معارف افغانستان زنده و باقیست و با گذاشتن اسم یک مکتب بنام پرافتخار شان هیچگاه معارف وطن ایشان را فراموش نمیکند.